



The Critique of Two Approaches in Linguistics Based on the Theory of Speech Acts

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Hosseinpour Gh.*

Islamic Mysticism Department, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran

How to cite this article

Hosseinpour Gh. The Critique of Two Approaches in Linguistics Based on the Theory of Speech Acts. *Philosophical Thought*. 2022 ;2(4):283-296.

ABSTRACT

The performative deletion analysis approach, does not assume the presence of speakers, hearers, and verbs, but rather the presence of the words "I", "you", and performative verbs. In the approach of conversational postulates, it is also possible to formalize principles of conversation and show that there are rules in grammar that are dependent on such principles. But according to John Searle, both approaches to the performative deletion analysis and the conversational postulates show a misunderstanding of the place of theory of speech acts in the general narrative of language. Searle's objection to these two approaches is that they both fail to use the sources of current theories of speech acts. Both theories, when confronted with confusing data, assume a solution that requires the introduction of additional and unnecessary components. In each, a correct understanding of the role of speech acts enables us to justify this data without providing these additional and unnecessary components.

Keywords John Searle; Speech Act; Performative Deletion Analysis; Conversational Postulates

*Correspondence

Address: Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Persian Gulf Freeway, Next to Tehran-Qom toll Road, Tehran, Iran.
Postal Code: 1815163111
Phone: +98 (939) 8778030
Fax: +98 (21) 55235661
reza_hossein_pour@yahoo.com

Article History

Received: August 26, 2022

Accepted: November 10, 2022

ePublished: December 18, 2022

CITATION LINKS

[Audi R; 1999] The Cambridge Dictionary of Philosophy [Austin JL; 1962] How to do things with words [Cordon, D, Lakoff G; 1971] Conversational Postulates [Heal J; 1977] Ross and Lakoff on Declarative Sentences [Keenan EO; 1976] The Universality of Conversational Postulates [Morgan JL; 1977] Conversational Postulates Revisited [Ross J; 1970] On Declarative Sentences [Searle J; 2001] Austin [Searle JR; 1979] Expression and Meaning; Studies in the Theory of Speech Acts [Searle JR; 1969] Speech Acts, An Essay in the Philosophy of Language [Soames S; 2003] Philosophical Analysis in the Twentieth Century

نقد دو رویکرد در زبان‌شناسی براساس نظریه افعال گفتاری

غلامرضا حسین پور*

گروه عرفان اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

چکیده

رویکرد تحلیل حذف انشائی، نه حضور گویندگان، شنوندگان و افعال را بلکه حضور کلمات «من»، «تو» و افعال جملات انشائی را مسلم فرض می‌کند. در رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای نیز می‌توان به اصول محاوره رسمیت بخشید و نشان داد که قواعدی در دستور زبان وجود دارند که به چنین اصولی وابسته‌اند. اما از نظر جان سرل، هر دو رویکرد تحلیل حذف انشائی و اصول موضوعه محاوره‌ای، برداشت اشتباهی را از جایگاه نظریه افعال گفتاری در روایتی کلی از زبان نشان می‌دهند. ایراد سرل به این دو رویکرد این است که هر دوی آن‌ها در استفاده از منابع نظریه‌های فعلی افعال گفتاری ناکام می‌مانند. هر دو نظریه وقتی با داده‌های گنج‌کننده مواجه می‌شوند، راه‌حلی را فرض می‌کنند که نیاز به عرضه مؤلفه‌های اضافی و غیرضروری دارد. در هریک، فهمی صحیح از نقش افعال گفتاری ما را قادر می‌سازد تا این داده‌ها را بدون ارائه این مؤلفه‌های اضافی و غیرضروری توجیه کنیم.

کلیدواژگان: جان سرل، افعال گفتاری، تحلیل حذف انشائی، اصول موضوعه محاوره‌ای

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۹/۲۷

*نویسنده مسئول: reza_hossein_pour@yahoo.com

آدرس مکاتبه: تهران، آزاده خلیج فارس، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

تلفن: ۰۲۱۵۵۲۳۵۶۶۱؛ فکس: ۰۲۱۵۵۲۳۵۶۶۱

مقدمه

فلسفه زبان (philosophy of language) عموماً تلاشی است برای ارایه توصیفات روشن‌گر فلسفی درباره برخی از جنبه‌های کلی زبان مانند ارجاع، صدق، معنا و ضرورت که تنها به صورت اتفاقی با مولفه‌هایی خاص در یک زبان خاص مرتبط است؛ هرچند شیوه تحقیق فلسفه زبان که تجربی و عقلانی است نه پیشینی و نظری، به‌طور طبیعی ایجاب می‌کند که به واقعیات زبان‌های طبیعی واقعی توجه جدی کند. اما زبان‌شناسی (linguistics) تلاش می‌کند ساختارهای واقعی یعنی ساختارهای واج‌شناسی (phonological)، نحوشناختی (syntactical) و معناشناختی (semantic) زبان‌های طبیعی انسان را توصیف کند. داده‌های فلسفه زبان معمولاً از زبان‌های طبیعی انسان نشأت می‌گیرند [Searle, 1969: 4].

جان سرل (John Searle) (متولد ۱۹۳۲)، فیلسوف برجسته زبان و ذهن معاصر، زمانی اعتقاد راسخی به گزاره‌های فوق داشت اما بعدها در این اعتقاد خود دچار تردید شد و به این باور رسید که تا قبل از قرن بیستم، ترسیم مرزی میان زبان‌شناسی و فلسفه‌زبان ممکن بود، چراکه زبان‌شناسی با واقعیات تجربی درباره زبان‌های طبیعی انسان سروکار داشت و فلسفه‌زبان با حقایقی مفهومی که زیربنای هر زبان ممکن یا نظام ارتباط را شکل می‌دهند. با این حساب، ظاهراً بررسی افعال گفتاری (speech acts) در چارچوب فلسفه‌زبان ممکن است و تا چند سال پیش بیشتر تحقیقات در باب افعال گفتاری را فیلسوفان انجام می‌دادند و نه زبان‌شناسان.

اما اخیراً همه این تفاوت‌ها تغییر پیدا کرد. در فضای کنونی، زبان‌شناسان وارد قلمروهایی شده‌اند که پیش از این فقط فیلسوفان در آنجا کار می‌کردند و آثار فیلسوفانی مانند آستین (John Austin; 1911-1960)، گرایس (Paul Grice; 1913-1988) و دیگران اکنون به‌عنوان ابزار کار زبان‌شناس معاصر پذیرفته شده است. فیلسوف زبان تنها می‌تواند به این تحول خوش‌آمد گوید، زیرا زبان‌شناس به‌همراه فنون تحلیل نحوشناختی،

شناختی از واقعیات زبان‌های طبیعی انسان با خود می‌آورد که، دست‌کم در گذشته، از نوشته‌های فلسفی محض در باب زبان غایب بوده است. همکاری میان زبان‌شناسان و فیلسوفان به‌ویژه در بررسی آنچه برای من یکی از جالب‌ترین پرسش‌ها در مورد مطالعه زبان است، بسیار مثمر ثمر است: ساختار و عملکرد چطور با هم تعامل دارند؟ این پرسش متضمن پرسش‌هایی مثلاً مانند این است که رابطه میان انواع مختلف افعال مضمون در سخن و اشکال نحوشناختی‌ای که زبان‌های مختلف انسانی طبیعی در آنها فهمیده می‌شوند، چیست [Searle, 1979: 162]؟

اما سرل به همه معاصدت‌های زبان‌شناسان به مطالعه افعال گفتاری خوش‌بین نیست و آنها را به یک اندازه مفید نمی‌داند. او به‌طور خاص دو رویکرد معروف در این زمینه را به چالش کشیده و آنها را اشتباه قلمداد می‌کند؛ از این دو رویکرد، یکی موسوم به تحلیل حذف انشائی (performative deletion analysis) است که در مقاله جان راس (John Ross) (متولد ۱۹۳۸) با نام «در باب جملات خبری» (on declarative sentences) متجلی‌شده و دیگری- با رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای (conversational postulates) به مطالعه افعال غیرمستقیم گفتاری- در مقاله مشترک دیوید گوردن (David Gordon) و جرج لیکاف (George Lakoff) با نام «اصول موضوعه محاوره‌ای» تجلی یافته است.

از نظر سرل، هر دوی این نظریات، براساس نظریه افعال گفتاری، تبیینات نادرستی هستند و هر دو با شیوه‌هایی کاملاً مختلف، «همان اشتباه مسلم‌فرض‌کردن تبیینی بسیار قوی برای توجیه برخی واقعیات را مرتکب می‌شوند، در حالی که پیش از این نظریه‌ای مستقل و موجه درباره افعال گفتاری وجود داشته که این واقعیات را توجیه کند» [Searle, 1979: 163].

رویکرد تحلیل حذف انشائی

جان راس، به اکتفای آستین، بر تفاوت مهمی میان جملاتی مانند «قیمت‌ها کاهش یافتند»- که می‌توانند صادق یا کاذب باشند- و جملاتی مانند «قول می‌دهم فریاد نزنم» یا «من شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم»- که به جای ارزش صدق و کذب، شرایط مختلف مناسب‌بودن کاربرد را دارند- تاکید می‌کند [Ross, 1970: 222].

در واقع آستین اولین فیلسوفی بود که متوجه شد گروه مهمی از اظهارات وجود دارد که شکل جملات خبری را دارند، اما نه صادق‌اند و نه کاذب، چون گوینده در این اظهارات، وضعیت و حالتی را توصیف نمی‌کند بلکه با این اظهارات در واقع فعلی را انجام می‌دهد.

نوع اظهاری که قرار است در اینجا موردتوجه قرار دهیم، البته در کل، نوعی اظهار بی‌معنا نیست؛ هرچند، چنان‌که خواهیم دید، سواستفاده از آن می‌تواند انواع خاصی از اظهارات «بی‌معنا» را پدید آورد. بلکه این اظهار به‌صورت یکی از صور درجه دوم اظهارات ما ظاهر می‌شود. اما به‌هیچ‌وجه الزاماً به‌صورت گزاره‌ای توصیفی یا اخباری یا درباره امر واقع، ظاهر نمی‌شود. با این همه، به‌طور معمول کاملاً همین کار را می‌کند و عجیب است که در این هنگام، صریح‌ترین و واضح‌ترین صورتش را به خود می‌گیرد. به باور من، عالمان دستور زبان به‌دلیل این «پنهان‌سازی» متوجه آن نشده‌اند و فیلسوفان نیز تنها در بهترین شرایط، به‌طور اتفاقی به آن پی برده‌اند [Austin, 1962: 4].

مثلاً اگر من بگویم «قول می‌دهم بیایم و تو را ببینم»، در شرایط مناسب، وعده‌ای را توصیف نمی‌کنم بلکه دارم وعده‌ای می‌دهم. از نظر آستین، اظهار جمله به انجام یک فعل کمک می‌کند نه به توصیف چیزی. این امر او را به‌سوی ایجاد تمایزی سوق داد که فکر می‌کرد ما را قادر خواهد ساخت تا مسایل را به‌نحو صحیح‌تری بفهمیم؛

یعنی تمایز میان اظهارات انشائی (performative utterances) و اخباری (constative utterances). اظهارات انشائی به سه وجه از اظهارات اخباری تمایز می‌یابند: اول اینکه اظهاراتی انشائی از قبیل «قول می‌دهم بیایم و تو را ببینم» نوعاً دارای فعل (verb) خاصی برای انجام فعل (action) مزبور هستند و حتی قید خاص «بدین وسیله» هست که می‌توانیم آن را در اظهارات انشائی وارد کنیم؛ مثلاً بگوییم «بدین وسیله قول می‌دهم بیایم و تو را ببینم». اظهارات اخباری اما فعل خاصی ندارند یا نیاز به آن ندارند، مانند «باران می‌بارد» یا «برف سفید است». دوم اینکه اظهارات اخباری می‌توانند صادق یا کاذب باشند، اما اظهارات انشائی صادق یا کاذب نیستند بلکه به بجا یا نابجا متصف می‌شوند. به‌ازای معیار صدق/کذب برای ارزیابی اظهارات اخباری، معیار بجا/نابجا (felicitous/infelicitous) برای ارزیابی اظهارات انشائی وجود دارد و سوم اینکه اظهار انشائی، فعل یا عمل است، در حالی که اظهار اخباری، گزاره یا توصیف است [Searle, 2001: 219-20].

بدین‌سان راس هم تصریح می‌کند که جملات انشائی باید در ژرف‌ساخت (deep structure) خود دارای فاعل اول‌شخص و معمولاً مفعول مستقیم و غیرمستقیم دوم شخص باشند. این جملات باید ایجابی و غیرسلبی و در زمان حال باشند و همچنین فعل اصلی آنها باید یکی از گروه‌های عظیم افعالی مانند: سفارش‌کردن، پاسخ‌دادن، پرسیدن، ادعاکردن، اعلام‌کردن، دستور دادن، پیشنهاد دادن، درخواست‌کردن، نیازداشتن، گفتن، هشدار دادن، نوشتن و ... باشد [Ross, 1970: 222]. راس همچنین به‌نقل از آستین [Austin, 1962: 32] می‌گوید هر دو جمله «من به تو دستور می‌دهم بروی» و «برو!»، انشائی‌اند و تفاوت آنها فقط در این است که در جمله «من به تو دستور می‌دهم بروی»، فعل جمله انشائی، صریح (explicit) است اما در جمله «برو!»، تلویحی (implicit) [Ross, 1970: 223].

در واقع راس معتقد است که جملات خبری از ژرف‌ساخت‌هایی ناشی می‌شوند که متضمن یک فعل اصلی هستند که به صراحت نشان داده می‌شوند [Heal, 1977: 337]. ظاهراً جملاتی امری مانند «برو!» در روساخت (surface structure) خود هیچ نیازی به فاعل ندارند اما باید از ساختارهایی ناشی شوند که متضمن گروه اسمی «تو/شما» به‌عنوان فاعل دوم‌شخص هستند؛ در عین حال، بخشی از جمله‌ای که تلویحی است، در ژرف‌ساخت، حاضر است؛ بدین‌سان نظریه‌ای که راس به دنبال پروراندن آن است، این نظریه است که جملاتی خبری، مانند «قیمت‌ها کاهش یافتند» ... باید همچنین به عنوان جملات تلویحی انشائی تحلیل شوند و باید از ژرف‌ساخت‌هایی ناشی شوند که متضمن یک فعل [جمله] اصلی انشائی است که به صراحت نشان داده می‌شود [Ross, 1970: 223] ... بدین‌سان هر جمله خبری ... از ژرف‌ساختی ناشی می‌شود که متضمن پاره جمله (clause) تثبیت شده‌ای است که مانند یک پاره‌جمله مستقل سرانجام به صورت روساخت درمی‌آید [Ross, 1970: 224].

سپس راس چهارده استدلال نحوی به ما ارائه می‌دهد که نشان می‌دهند هر جمله خبری باید دارای یک فاعل اصلی «من»، یک مفعول غیرمستقیم «تو/شما» و یک فعل جمله انشائی و احتمالاً انتزاعی، به‌عنوان فعل جمله اصلی در عالی‌ترین پاره-جمله (clause) باشد. بنابراین، نتیجه بحث او این است که هر جمله خبری انگلیسی دارای ژرف‌ساختی به صورت «من به تو می‌گویم که S» یا «من به تو خبر می‌دهم که S» و ... است و لذا نتیجه‌ای که سرانجام بدان می‌رسد، این است که همه جملات انگلیسی دارای یک فعل جمله اصلی انشائی در عالی‌ترین پاره-جمله ژرف‌ساخت خود هستند [Searle, 1979: 163-4].

راس برای تبیین دقیق نظریه خود، این مثال‌ها را در نظر می‌گیرد: ۱. رضا باور داشت که مقاله توسط سینا و خودش نوشته شده بود. ۲. رضا باور داشت که مقاله توسط خودش نوشته شده بود. ۳. رضا باور داشت که سینا و

خودش مقاله را نوشته‌اند. ۴. رضا باور داشت که خودش مقاله را نوشته بود. ۵. رضا باور داشت که ممکن است شیر ماده به سینا و خودش حمله کند. ۶. رضا باور داشت که ممکن است شیر ماده به خودش حمله کند [Ross, 1970: 227-8]. بدیهی است که این مثال‌ها و بسیاری از مثال‌های دیگر، ما را به صورت‌بندی این قاعده «الف» می‌رسانند: «اگر یک ضمیر مرجع‌دار (anaphoric) پیش از یک ضمیر انعکاسی تاکیدی (emphatic) بیاید، در صورتی که توسط گروهی اسمی که با آن در رابطه‌ای مرجع‌دار باشند، کنترل شود، ممکن است اولی حذف شود» [Ross, 1970: 227].

بدین معنا، راس در ادامه، این مثال‌ها را در نظر می‌گیرد:

۱. این مقاله توسط سینا و خودم نوشته شد؛

۲. این مقاله توسط خودم نوشته شد؛

۳. سینا و خودم این مقاله را نوشتیم؛

۴. خودم این مقاله را نوشتم؛

۵. ممکن است شیر ماده به سینا و خودم حمله کند؛ و

۶. ممکن است شیر ماده به خودم حمله کند.

اما با اینکه درباره جملات فوق می‌گوید «دامنه‌های مقبولیت» (acceptability spectra) آنها با هم مطابقت دارند، تصریح می‌کند که این‌گونه نیست که فقط ضمیر انعکاسی تاکیدی بتواند در جملات ساده‌ای مانند جملات فوق واقع شود.

راس معتقد است اگر ضمیر انعکاسی «خودم» جایگزین ضمیر انعکاسی «خودشان» شود که ضمیر انعکاسی آن نمی‌تواند مرجع‌دار هم باشد، این جملات همه نشانه‌های مقبولیت را از دست می‌دهند؛ یعنی در واقع به باور راس، ضمیر انعکاسی «خودم» در مثال‌های فوق یک ضمیر مرجع‌دار است. لذا ژرف‌ساخت‌های جملات فوق متضمن پاره-جمله انشائی عالی‌تری هستند که بعد از اعمال قاعده «الف» توسط قاعده حذف انشائی از بین می‌روند. افزون بر این، او اضافه می‌کند که تحلیل انشائی درست باشد یا نباشد، همه این مثال‌ها باید به‌وسیله همان قواعد یا اصول توجیه شوند [Ross, 1970: 228].

نقد سرل بر رویکرد تحلیل حذف انشائی

اولین نقد سرل بر ماهیت صورت منطقی استدلال‌های راس است؛ ظاهراً صورت منطقی این استدلال‌ها برای اثبات وجود یک ژرف‌ساخت نحوی است [Searle, 1979: 164]. علی‌الادعا، برای توجیه وجود ضمیر انعکاسی در جملات امری، باید وجود ضمیر دوم شخص «تو/شما» را در ژرف‌ساخت همه جملات امری مسلم فرض کرد، چون باید پراکندگی ضمیر انعکاسی را در تمام جملات خبری و امری توجیه کند.

اما به تعبیر سرل، شاید صورت منطقی استدلال‌های راس این باشد: برای هر زبان L و هر دو صورت F و G ، اگر F و G به طور کلی با هم در روساخت جملات باشند و اگر واقعیات مربوط به صورت یا حضور یکی از آنها توسط ماهیت دیگری تعیین شود، پس برای هر جمله S که F در آن در روساخت هست، اما G نیست، ژرف‌ساخت S وجود دارد که G در آن هست، اما در روساخت حذف می‌شود.

حال به عنوان صورت استدلالی کلی که یقیناً معتبر نیست؛ یعنی صرفاً از این واقعیت که F و G به طور کلی با هم هستند و به شیوه‌هایی معینی در روستاخت با هم مرتبط‌اند، نتیجه نمی‌شود که در جایی که یکی غایب است، دیگری باید در ژرف‌ساخت وجود داشته باشد؛

شاید گفته شود این الگوی استنتاج، ما را قادر می‌سازد تا روایت ساده‌تری از داده‌ها را ارایه دهیم. ما تنها به یک قاعده برای پراکندگی ضمائر انعکاسی نیاز داریم، در حالی که در غیر این صورت، اگر وجود برخی مولفه‌ها را در ژرف‌ساخت مسلم فرض نکنیم، به دو قاعده نیاز خواهیم داشت. همین جاذبه مفهوم شهودی سادگی است که این الگوی استنتاج را بسیار جذاب کرده است، اما باورم این است که ظهور سادگی مبتنی بر یک فرض ارزیابی‌نشده، است [Searle, 1979: 165].

این فرض ارزیابی‌نشده از نظر سرل این است که "قواعدی که پراکندگی مولفه‌های نحوشناختی را تعیین می‌کنند، باید فقط مقولات نحوشناختی را ذکر کنند؛" اما سرل معتقد است فهمیدن چگونگی توجیه تحلیل حذف انشائی با نشان‌دادن اینکه جملات امری دارای یک فاعل دوم‌شخص حذف شده‌اند، دشوار است [Searle, 1979: 166]. اساساً هر جمله انگلیسی و قاعداً هر جمله در هر زبان دیگری دارای یک فعل اصلی انشائی در ژرف‌ساخت خود است.

از منظر سرل، نتیجه تحلیل حذف انشائی از لحاظ شهودی این است که در یک معنای مهم از «گفتن»، فقط می‌توانیم فعلی مضمون در سخن (illocutionary act) را با گفتن اینکه آن را انجام می‌دهیم، انجام دهیم، زیرا ژرف‌ساخت هر جمله‌ای که به زبان می‌آوریم، شامل یک فعل جمله اصلی انشائی است که به صورت صریح نشان داده می‌شود. به باور سرل، تبیین ساده‌تری از داده‌ها وجود دارد و این تبیین فقط شامل فرض مؤلفه‌هایی می‌شود که از طریق نظریه افعال گفتاری به صورت مستقل موجه می‌شوند. سرل معتقد است راس تقریباً این تبیین را در نظر می‌گیرد، اما کاملاً آن را نمی‌پذیرد. آن تبیین این است:

در هر موقعیت گفتاری، گوینده‌ای، شنونده‌ای و فعلی گفتاری وجود دارد که توسط گوینده انجام می‌شود. این گوینده و شنونده در یک شناخت متقابل از آن واقعیات و در یک شناخت متقابل از قواعد انجام انواع مختلف افعال گفتاری سهیم‌اند. این واقعیات و این شناخت ما را قادر می‌سازند تا برخی از صورت‌های نحوشناختی را توجیه کنیم بدون اینکه ما را وادارند تا فرض کنیم که خود این واقعیات دارای بازنمایی یا توصیفی نحوشناختی در ژرف‌ساخت عمیق جملاتی هستند که [این جملات] کمک به تبیین آنها [آن واقعیات] می‌کنند [Searle, 1979: 167].

مثلاً در جمله «صادقانه بگویم، حالت خوب نیست»، «صادقانه» بر فعل گفتاری‌ای حمل می‌شود که در اظهار جمله انجام می‌شود. لازم نیست فرض کنیم فعل جمله را نیز اصلاح می‌کند، بلکه فعلی را مشخص می‌کند که گوینده انجام می‌دهد و آن فعل نباید باشد و در این حالت از طریق فعل جمله هیچ‌جا در ژرف‌ساخت جمله نشان داده نمی‌شود، زیرا گوینده و شنونده از قبل شناخت متقابلی از وجود آن فعل دارند [Searle, 1979: 167].

از نظر سرل، همین پدیده‌ها را مثلاً در جمله «تو که این‌قدر می‌دانی، چرا سینا رفت؟» که راس استدلال می‌کرد برای توجیه وجود پاره-جمله قیدی باید ژرف‌ساختی را مسلم فرض کرد، موثر می‌بینیم. گوینده پرسشی می‌پرسد و با این کار دلیلی برای پرسیدن آن پرسش اقامه می‌کند. این تبیین بدون هیچ الزام دیگری کاملاً کفایت می‌کند که باید یک فعل پرسشی وجود داشته باشد که پاره-جمله قیدی را اصلاح کند. این نوع پدیده، در جایی که گوینده، در بیان یک جمله، انجام یک فعل گفتاری را با اقامه دلیلی برای انجام آن پیوند می‌دهد،

در زبان انگلیسی بسیار شایع است. سرل برای تبیین بیشتر نگاه خود، جمله «او باید الان در خانه باشد، چون او را نیم ساعت پیش در راه دیدم» را در نظر می‌گیرد و می‌گوید در اینجا پاره-جمله «چون» دلیلی یا علتی را برای در خانه بودن او اقامه نمی‌کند «اینکه او را دیدم، علت بودن الان او در خانه نیست» بلکه با ارایه شواهدی برای گفته من و باور به آن، توجیهی برای گفته من ارایه می‌دهد که او باید در خانه باشد. از منظر سرل، راس تقریباً این رویکرد را در نظر می‌گیرد اما نه کاملاً [Searle, 1979: 168].

در واقع راس به تعبیر خود، «تحلیل عملگرایانه» (pragmatic analysis) را در نظر می‌گیرد. راس می‌گوید این تحلیل عملگرایانه ادعا می‌کند که مولفه‌های خاصی در سیاق یک فعل گفتاری حضور دارند و فرآیندهای نحوی می‌توانند به این مؤلفه‌ها اشاره کنند. این سیاق یک «من»، یک «تو/شما» و یک فعل جمله انشائی را فراهم می‌آورد که گویی «در هوا» هستند [Ross, 1970: 254].

بدین‌سان راس با تحلیل عملگرایانه خود، نه حضور گویندگان، شنوندگان و افعال را بلکه حضور کلمات «من»، «تو/شما» و افعال جملات انشائی را مسلم فرض می‌کند. لذا با این فرض که تحلیل عملگرایانه حضور کلمات را مسلم فرض می‌کند، ظاهراً تفاوت بسیار کمی با تحلیل حذف انشائی راس دارد [Searle, 1979: 168].

از نظر سرل، گوینده، شنونده و فعل گفتاری‌ای که از طریق گوینده انجام می‌شود، در هوا نیستند؛ آنها کاملاً روی زمین‌اند. در تحلیلی که سرل نشان می‌دهد، «مولفه‌ها»، کلمات «من»، «تو/شما» و افعال جملات انشائی نیستند بلکه گویندگان، شنوندگان و افعالی هستند که توسط گویندگان انجام می‌شوند. سرل معتقد است هیچ نیازی به مسلم فرض کردن یک «من»، یک «تو/شما» یا یک فعل جمله، نه در هوا و نه در ژرف‌ساخت نیست، همین که این فرض کنار گذاشته شود، کافی است زیرا به مولفه‌هایی مانند موقعیت‌های گفتاری، گویندگان، شنوندگان و افعال گفتاری در گزاره قواعد نحوی مناسب اشاره می‌شود. در واقع وقتی راس تحلیل عملگرایانه را ارایه می‌دهد، اصلاً تحلیلی عملگرایانه نیست بلکه یک تحلیل نحوشناختی دیگر است [Searle, 1979: 169].

نهایتاً سرل تصریح می‌کند که تحلیل حذف انشائی و تحلیل فاعل محذوف از افعال امری در آزمون سادگی‌ای که تیغ اوکام^۱ فراهم آورده، موفق نمی‌شوند؛ یک نظریه نباید وجود موجوداتی را بیشتر از حد لازم برای توجیه واقعیات فرض کند. از آنجا که پیش از این می‌دانیم که یک موقعیت گفتاری شامل یک شنونده، یک گوینده و یک فعل گفتاری است، عرضه مولفه‌های نحوشناختی محذوف برطبق این موجودات، یک پیچیدگی غیرلازم است. اگر فقط بر این اصل که قواعد نحوشناختی تنها می‌توانند مقولات نحوشناختی را ذکر کنند، تاکید کنیم، ظاهراً ساده‌تر است. همین که این فرض را کنار بگذاریم، نظریه جایگزین ما از دو جهت ساده‌تر می‌شود. اولاً، ما مستقلاً از شناخت عملگرایانه و معناشناختی موجهی استفاده می‌کنیم و ثانیاً، لازم نیست هیچ مولفه نحوشناختی محذوفی را فرض کنیم. بنابراین، فرض یک بازنمایی نحوشناختی اضافی درباره شنونده، لازم نیست. اشاره به شنونده از پیش مشتمل بر قواعد مربوط به افعال گفتاری است. قاعده ضمیر انعکاسی در واقع متضمن مولفه مکرری است، اما آن مولفه نباید همواره در نحو حاضر باشد. البته، همه زبان‌ها در این باب مانند زبان انگلیسی نیستند. نکته این نیست که نظریه افعال گفتاری حذف عبارت فاعل را در جملات امری ایجاب می‌کند بلکه این نظریه امکان این حذف را تبیین می‌کند [Searle, 1979: 170-171].

رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای

رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای برای مطالعه افعال غیرمستقیم گفتاری که معروف‌ترین روایت آن در مقاله گوردن و لیکاف، با عنوان «اصول موضوعه محاوره‌ای» آمده، آشکارا ملهم از اثر معروف گرایس با عنوان «منطق

و محاوره» (logic and conversation) است. از نظر گرایس، اصول طبیعی خاصی وجود دارند که مبادله موثر و عقلانی اطلاعات را از طریق کاربران زبان مشترک هدایت می‌کنند و گویندگان با تکیه بر این اصول می‌توانند از جملاتی برای انتقال اطلاعاتی استفاده کنند که فراتر از اطلاعاتی است که از طریق معانی جملات گفته شده یا گزاره‌های معناشناختی ارایه می‌شود؛ یک شخص جمله ج را در یک سیاق خاص به زبان می‌آورد. به دلیل معنای ج، اظهار آن به‌نحو معناشناختی گزاره خاصی را بیان می‌کند. این گزاره معمولاً چیزی است که گوینده می‌گوید یا در سیاق اخبار می‌کند؛ یعنی بخشی از اطلاعاتی است که گوینده در سیاق انتقال می‌دهد. اما در بسیاری از موارد، اطلاعاتی که گوینده انتقال می‌دهد، کامل نیست، زیرا گوینده افزون بر آنچه می‌گوید، به چیزهای مختلفی نیز اشاره می‌کند [Soames, 2003: 200-202]. در واقع تحلیل گرایس از اصول موضوعه و اشارات ضمنی محاوره‌ای در پرتو زبان ماداگاسکاری و روش‌های سخن‌گفتن بررسی می‌شود و در آن، تقابل فرهنگی از منظر یک گونه‌شناسی مقایسه‌ای که ممکن است در آن، نظام‌های معتبر محلی تفاوت چشمگیری داشته باشند، توصیف می‌شود [Keenan, 1976: 67].

هدف گوردن و لیکاف نیز، به اقتضای گرایس، توضیح روشی است که در آن روش می‌توان به اصول محاوره رسمیت بخشید و نشان داد که قواعدی در دستور زبان- یعنی قواعد حاکم بر توزیع تک‌واژه‌ها- وجود دارند که به چنین اصولی وابسته‌اند. گوردن و لیکاف شماری از اصول محاوره‌ای را که «اصول موضوعه محاوره‌ای» می‌نامند، بررسی کرده و تلاش می‌کنند آنها را صورت‌بندی کنند. قصد آنها نیز این است که اشارات ضمنی محاوره‌ای به‌عنوان حالت استلزام (entailment) تلقی شود؛ مثلاً اشارات ضمنی محاوره‌ای یک جمله باید از استلزامات ساختار منطقی یک جمله و بازنمایی سیاق و مجموعه‌ای از اصول موضوعه محاوره‌ای ناشی شوند. جایگاه «اصول موضوعه محاوره‌ای» در نظریه کاربردشناسی (pragmatics) است؛ یعنی نقش استلزام و قصدهای گوینده در رویکرد آنها و روابط متقابل اشارات ضمنی محاوره‌ای با قواعد نحوی [Morgan, 1977: 277].

مجموعه اصولی که گویندگان در ایجاد اشارات ضمنی محاوره و شنوندگان در فهم آنها استعمال می‌کنند، نظامی استنتاجی است که در این نظام، اشارات ضمنی محاوره‌ای یک جمله، نوع خاصی از استلزام- استلزام در سیاق- هستند که از کاربرست اصول عقلی- مانند اصول موضوعه محاوره‌ای- با مجموعه‌ای از ساختارهای منطقی که متضمن معنای حقیقی جمله‌اند و ساختارهای منطقی‌ای که سیاق اظهار را مشخص می‌کند، قابل استنتاج‌اند. قصد رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای، تلقی اشارات ضمنی محاوره‌ای به‌عنوان نوع خاصی از استلزام است. آنها از مواردی سخن می‌گویند «که در آن موارد، سخن گفتن از یک چیز مستلزم ارتباط با چیز دیگری است». گوردن و لیکاف مکرراً از اشاراتی ضمنی سخن می‌گویند که جملات در سیاق انتقال می‌دهند [Morgan, 1977: 278]. بر طبق رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای، جملاتی مانند «آیا می‌توانی آشغال را بیرون بیاوری؟» در سیاق مبهم‌اند؛ [این جمله] هم می‌تواند پرسشی واقعی باشد؛ یعنی درخواستی باشد برای آگاهی از توانایی بیرون آوردن آشغال، و هم می‌تواند درخواستی را برای انجام کاری انتقال دهد. اما اگر شنونده فرض کند که گوینده قصد ندارد این پرسش را انتقال دهد، فقط می‌تواند درخواستی را [برای انجام کاری] انتقال دهد. در این حالت، اگر فقط قصد انتقال معنای حقیقی «پرسش» نباشد و اگر شنونده فرض کند که این‌گونه نیست، به صورت محاوره‌ای که به معنا «درخواست» اشاره می‌شود، «این درخواست» می‌تواند منتقل شود [Gordon & Lakoff, 1971: 65].

در قطعه فوق، هم گوینده اشارات ضمنی را قصد می‌کند و هم شنونده قصد گوینده را می‌فهمد و «انتقال درخواست» همان استلزام ساختار منطقی است. در رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای، روابط متقابلی میان اشارات ضمنی محاوره‌ای و قواعد نحوی وجود دارد؛ یعنی قواعد نحوی با اشارات ضمنی محاوره‌ای از طریق

کاربست گشتار اختیاری (optional transformation) که «تو/شما» و زمان را حذف می‌کند، مرتبط‌اند. گوردن و لیکاف معتقدند اشارات ضمنی می‌توانند در مقوله سیاق‌ها بیان شوند - [Morgan, 1977: 281-283].

نقد سرل بر رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای

نقد کلی سرل بر رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای این است که این رویکرد، پدیده‌هایی را عرضه می‌کند که باید تبیین شوند اما تو گویی خودشان تبیین‌اند؛ یعنی معضل اصلی این رویکرد این است که چگونه برای گوینده ممکن است که چیزی بگوید، مرادش آن چیزی باشد که می‌گوید، اما مرادش چیز دیگری هم باشد. مثلاً می‌گویم «ممنون می‌شوم اگر پایت را از روی پایم برداری» اما مرادم نه تنها چیزی است که می‌گویم بلکه مرادم این است: پایت را از روی پایم بردار.

سرل معتقد است در این موارد، مقصود مضمون در سخن اولیه اظهار (primary illocutionary point)، مربوط به درخواست انجام کاری است اما مقصود مضمون در سخن ثانویه و حقیقی، مربوط به پرسش یا گفته‌ای است. جنبه دیگر معضل این رویکرد نیز این است که چگونه برای گوینده ممکن است مقصود مضمون در سخن اولیه غیرحقیقی را مراد کند و شنونده مقصود مضمون در سخن اولیه غیرحقیقی را بفهمد وقتی همه آن چیزی که گوینده به زبان می‌آورد، جمله‌ای باشد که مقصود مضمون در سخن ثانویه حقیقی را بیان می‌کند؟ ظاهراً بسیاری از جملاتی که به رایج‌ترین شیوه در انجام افعال غیرمستقیم گفتاری به کار برده می‌شوند، به صورت نظام‌مند با مقصود مضمون در سخن اولیه‌ای مرتبط‌اند که آن جملات به صورت غیرمستقیم برای انتقال به کار برده می‌شوند.

مثلاً جملات «می‌توانی حالا بروی» و «می‌توانی پایت را از روی پایم برداری»، مربوط به توانایی شنونده برای انجام فعل‌اند. این جملات به عنوان درخواست‌های غیرمستقیم، کاربردی بسیار طبیعی دارند و برخی از آنها به «لطفاً» نیاز دارند. افزون بر این، ظاهراً این جملات به صورت نظام‌مند با یکی از قواعد مقدماتی در انجام افعال مضمون در سخن مرتبط‌اند؛ قاعده‌ای که می‌گوید شنونده باید توانایی انجام فعل را داشته باشد و گوینده و شنونده باید باورکنند که او چنین توانی دارد [Searle, 1979: 173].

یا جملاتی مانند «از تو می‌خواهم حالا بروی»، «از تو می‌خواهم اتاق را ترک کنی»، «ممنون می‌شوم اگر پایت را از روی پایم برداری» و «اگر بتوانی کلاهت را برداری، بسیار سپاسگزارم» مربوط به تمایل گوینده‌اند مبنی بر اینکه شنونده کاری انجام دهد و در نظریه افعال گفتاری، تمایل یا خواسته گوینده که شنونده باید فعلی انجام دهد، شرط صداقت (sincerity condition) در مقوله‌ای از مقولات افعال گفتاری است. اما جملاتی مانند «آیا اتاق را ترک می‌کنی؟»، «آیا می‌خواهی حالا بروی؟» و «آیا قصد داری این‌قدر سروصدا را ادامه دهی؟»، با شرطی در افعال گفتاری یعنی شرط محتوای گزاره‌ای (propositional content) مرتبط‌اند؛ یعنی گوینده مسیر آینده فعل شنونده را اعلام می‌کند. بنابراین، هم معضلی کلی درباره توجیه حرکت از مقصودهای مضمون در سخن حقیقی به اولیه را داریم و هم در این معضل، معضل خاصی درباره توجیه این واقعیت وجود دارد که مجموعه‌های خاصی از جملات ظاهراً به صورت نظام‌مند هم با افعال غیرمستقیم گفتاری مرتبط‌اند و هم با نظریه کلی سرل درباره افعال گفتاری.

راه‌حلی که گوردن و لیکاف، به تعبیر سرل، برای توجیه این معضلات پیشنهاد می‌کنند، کاملاً ساده است. آنها ادعا می‌کنند که علاوه بر قواعدی مانند قواعد فوق برای انجام افعال گفتاری، گوینده مجموعه بیشتری از قواعد

را می‌شناسد که اصول موضوعه محاوره‌ای نامیده می‌شوند و از طریق این اصول موضوعه است که می‌توانیم یک فعل گفتاری را انتخاب کنیم که مستلزم فعل گفتاری دیگری باشد [Searle, 1979: 174].

بنابراین، اصول موضوعه محاوره‌ای فرض می‌شوند تا قواعد بیشتری باشند که گوینده-شنونده می‌داند او را قادر می‌سازند تا استلزامات ادعا شده را به انجام رساند. در واقع از نظر سرل، صورت راه‌حل گوردن و لیکاف برای این معضل، این است که آنها یک الگو نسبتاً معروف از افعال غیرمستقیم گفتاری را توصیف کرده‌اند؛ آنها فرض می‌کنند که خود این الگوها راه‌حل‌اند، زیرا اصول موضوعه‌ای محاوره‌ای که آنها به کار می‌برند تا این داده‌ها را تبیین کنند، مستقیماً از این الگوها ناشی می‌شوند؛

یعنی آنها الگویی را به این مضمون کشف می‌کنند که گوینده می‌تواند با این پرسش از شنونده که آیا توانایی انجام کاری را دارد، از شنونده بخواهد تا آن کار را انجام دهد. برای توجیه این امر، آنها فقط دوباره آن را از طریق گفتن این امر توصیف می‌کنند که گوینده قاعده‌ای را، یا بلکه اصل موضوعه محاوره‌ای را، می‌شناسد به این مضمون که اگر از شنونده یک پرسش «ناقص» را درباره توانایی او برای انجام کاری بپرسی، این اظهار «مستلزم» درخواستی از او برای انجام آن کار است [Searle, 1979: 175].

سرل تذکر می‌دهد که این اشتباه کاملاً مشابه اشتباهی است که راس کرده است. در هر دو رویکرد تحلیل حذف انشائی و اصول موضوعه محاوره‌ای، فرضی غیرضروری برای توجیه این داده‌ها ایجاد می‌شود. این ادعا که گوینده-شنونده باید شناخت فوق‌العاده‌ای از مجموعه اصول موضوعه محاوره‌ای داشته باشد، کاملاً ناموجه است. در واقع پدیده‌هایی که از طریق اصول موضوعه محاوره‌ای نشان داده می‌شوند، دقیقاً چیزهایی هستند که باید تبیین کنیم. خود آنها این اصول موضوعه تبیینی را ارایه نمی‌دهند [Searle, 1979: 175].

مثلاً کسی که پشت میز شام به من می‌گوید «آیا می‌توانی نمک را رها کنی؟»، فقط از من نمی‌پرسد که آیا می‌توانم نمک را رها کنم یا نه، بلکه از من می‌خواهد نمک را به او بدهم. اگر بگویم «مطمئن باش می‌توانم نمک را رها کنم»، به تنهایی پاسخ مناسبی نیست. حال، چگونه آن را بدانم؟ چگونه از اینکه از من می‌پرسد آیا می‌توانم نمک را رها کنم به این برسم که از من خواسته نمک را به او بدهم؟ و این پرسش؛ یعنی چگونه فعل مضمون در سخن اولیه را بفهمم در حالی که همه چیزی که او می‌گوید، فعل مضمون در سخن ثانویه است؟ بخشی از پاسخ به این پرسش است: چگونه ممکن است او فعل مضمون در سخن اولیه را مراد کند در حالی که همه آنچه او در واقع می‌گوید، فعل مضمون در سخن ثانویه است.

اما از نظر سرل، اولاً این جمله، مبهم نیست و دو معنای مختلف ندارد و ثانیاً نباید یک قاعده اضافی یا اصل موضوعه محاوره‌ای به این مضمون بدانم که هر وقت کسی از من نوع خاصی از این پرسش را که آیا می‌توانم کاری انجام دهم، بپرسد، واقعا از من می‌خواهد آن کار را انجام دهم. در واقع از نظر سرل، به‌عنوان یک نتیجه کلی، تا حد زیادی درست است؛ یعنی هر وقت کسی از ما انواع خاصی از پرسش‌ها را می‌پرسد، معمولاً سعی می‌کند ما را وادار به انجام کاری کند اما این همان نتیجه کلی است که نظریه ما باید تبیین کند؛ این فرض که ما آن را تبیین کرده‌ایم یا هر چیز دیگری را نتیجه کلی یک اصل موضوعه محاوره‌ای بنامیم، اشتباه است. ابزار لازم برای شنونده برای استنتاج، متضمن نظریه افعال گفتاری، نظریه محاوره، اطلاعات زمینه‌ای حقیقی و توانایی‌های کلی عقلانیت و استنتاج است. هر یک از اینها مستقلاً موجه است؛ یعنی ما شواهدی کاملاً مستقل از هر نظریه‌ای در باب افعال غیرمستقیم گفتاری داریم که گوینده-شنونده این ویژگی‌های توانایی زبانی و شناختی را دارد و همه این موارد می‌توانند با استفاده از این ابزار تحلیل شوند، بدون اینکه درگیر رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای شوند [Searle, 1979: 176].

از منظر سرل، مجموعه‌هایی از نتایج کلی وجود دارند که می‌توان درباره افعال غیرمستقیم گفتاری نشان داد، مثلاً نتایج کلی مانند اینکه می‌توان برای انجام کاری از شنونده با این پرسش از او که آیا می‌تواند آن کار را انجام دهد، درخواستی غیرمستقیم کرد. در روایت سرل، این نتایج کلی باید از طریق نظریه افعال گفتاری، از جمله نظریه محاوره و از طریق این فرض که گویندگان و شنوندگان چیزهایی کلی درباره جهان می‌دانند و دارای توانایی‌هایی کلی عقلانیت هستند، تبیین شوند. در رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای، هر نتیجه کلی‌ای به جایگاه یک قاعده یا اصل موضوعه محاوره‌ای ارتقا می‌یابد و از ما خواسته می‌شود فرض کنیم مردم افعال غیرمستقیم گفتاری را می‌فهمند، چون این قواعد را می‌دانند و از طریق چنین اصول موضوعه‌ای است که می‌توانیم یک فعل گفتاری را انتخاب کنیم که مستلزم فعل گفتاری دیگری باشد.

در روایت سرل، هیچ دلیلی برای باور به وجود چنین قواعدی وجود ندارد، چون نظریه‌های موجود ما وجود افعال غیرمستقیم گفتاری را توجیه می‌کنند و در واقع این قواعد هیچ قدرت تبیینی‌ای ندارند، چون صرفاً صورت‌بندی‌های مجدد مطالبی هستند که باید تبیین کنیم. اساساً موارد واقعی افعال غیرمستقیم موفق گفتاری به‌طور کلی مواردی هستند که در آنجا مضمون سخن واقعی ثانویه منتقل می‌شود و فعل مضمون در سخن‌اولیه تنها به این دلیل موفق است که فعل مضمون در سخن‌ثانویه منتقل می‌شود [Searle, 1979: 177].

نقش محوری افعال گفتاری در دستور زبان

از نظر سرل، هر دو رویکرد تحلیل حذف انشائی و اصول موضوعه محاوره‌ای، برداشت اشتباهی را از جایگاه نظریه افعال گفتاری در روایتی کلی از زبان نشان می‌دهند. سرل، به اقتضای چامسکی، معتقد است وظیفه زبان‌شناسی تعیین مجموعه قواعدی است که اصوات و معانی را با هم مرتبط می‌کند. هر زبانی، مجموعه‌ای احتمالاً نامتناهی از زنجیره‌های صوتی ممکن و مجموعه‌ای احتمالاً نامتناهی از معانی ممکن را فراهم می‌آورد. مولفه‌های واج‌شناختی، نحوشناختی و معناشناختی دستور زبان فرض می‌شوند تا مجموعه‌های متناهی از قواعدی را فراهم کنند که گوینده می‌داند و او را قادر می‌سازد از صوت به معنا برود و دوباره برگردد.

سرل معتقد است هدف زبان ارتباط است. وحدت ارتباطات انسانی در زبان، فعل گفتاری است آن هم از نوعی که فعل مضمون در سخن نامیده می‌شود. معضل یا دست‌کم یک معضل مهم نظریه زبان، توصیف چگونگی رسیدن ما از اصوات به افعال مضمون در سخن است؛ یعنی آنچه باید به اصواتی که از دهان من خارج می‌شوند، اضافه شود تا تولید آنها انجام فعل پرسیدن یک پرسش یا اخبارکردن یا دستوردادن و... باشد. این قواعد ما را قادر می‌کند تا از واقعیات فاقد شعور تولید اصوات به واقعیات نهادی انجام افعال مضمون در سخن ارتباطات انسانی برسیم.

سرل تصریح می‌کند که اگر چنین باشد، پس نظریه افعال گفتاری ضمیمه‌ای به نظریه زبان ما نیست، چیزی باید به قلمرو کاربردشناسی یا عمل روانه شود؛ نظریه افعال گفتاری لزوماً نقشی محوری در دستور زبان ما خواهد داشت، زیرا شامل همه آن چیزی خواهد بود که نه تنها معناشناسی بلکه همچنین کاربردشناسی نامیده می‌شود. افزون بر این، این نظریه مجموعه‌ای از قواعد را برای انجام افعال مضمون در سخن در اختیار ما قرار خواهد داد که ممکن است این قواعد در بخش‌های دیگر نظریه زبانی مانند نحو، پیامدهایی داشته باشد. نظریه افعال گفتاری پیامدهای نحوشناختی دارند.

ایراد من به این دو نظریه‌ای که مورد بحث قرار داده‌ام، این است که هر دوی آنها در استفاده از منابع نظریه‌های فعلی افعال گفتاری ناکام می‌مانند. هر دو نظریه وقتی با داده‌های گیج‌کننده مواجه می‌شوند، راه‌حلی را فرض می‌کنند که نیاز به عرضه مولفه‌های اضافی و غیرضروری دارد. در هریک، فهمی صحیح از نقش افعال گفتاری ما را قادر می‌سازد تا این داده‌ها را بدون ارایه این مولفه‌های اضافی توجیه کنیم [Searle, 1979: 178-179].

نتیجه‌گیری

۱. ترسیم مرزی میان زبان‌شناسی و فلسفه زبان ممکن نیست؛ زبان‌شناسان وارد قلمروهایی شده‌اند که پیش از این فقط فیلسوفان در آنجا کار می‌کردند و آثار فیلسوفان ابزار کار زبان‌شناس معاصر شده است. زبان‌شناس به همراه فنون تحلیل نحوشناختی، شناختی از واقعیات زبان‌های طبیعی انسان با خود می‌آورد که از نوشته‌های فلسفی محض در باب زبان غایب بوده است. اما سرل به همه معاضدت‌های زبان‌شناسان به مطالعه افعال گفتاری خوش‌بین نیست و آنها را به یک اندازه مفید نمی‌داند. او دو رویکرد موسوم به تحلیل حذف انشائی و اصول موضوعه محاوره‌ای به مطالعه افعال غیرمستقیم گفتاری را زیر تیغ نقد خود قرار می‌دهد.

۲. راس در رویکرد تحلیل حذف انشائی تصریح می‌کند که جملات انشائی باید در ژرف‌ساخت خود دارای فاعل اول شخص و معمولاً مفعول مستقیم و غیرمستقیم دوم شخص باشند. این جملات باید ایجابی و غیرسلبی و در زمان حال باشند و همچنین فعل اصلی آنها باید یکی از گروه‌های عظیم افعال گفتاری باشد. در واقع راس معتقد است که جملات خبری از ژرف‌ساخت‌هایی ناشی می‌شوند که متضمن یک فعل اصلی هستند که به صراحت نشان داده می‌شوند.

۳. راس چهارده استدلال نحوی به ما ارایه می‌دهد که نشان می‌دهند هر جمله خبری باید دارای یک فاعل اصلی «من»، یک مفعول غیرمستقیم «تو/شما» و یک فعل جمله انشائی و احتمالاً انتزاعی، به عنوان فعل جمله اصلی در عالی‌ترین پاره-جمله باشد. نتیجه بحث او این است که هر جمله خبری انگلیسی دارای ژرف‌ساختی به صورت «من به تو می‌گویم که S» یا «من به تو خبر می‌دهم که S» و... است و لذا نتیجه‌ای که سرانجام بدان می‌رسد، این است که همه جملات انگلیسی دارای یک فعل جمله اصلی انشائی در عالی‌ترین پاره-جمله ژرف‌ساخت خود هستند.

۴. از منظر سرل، نتیجه تحلیل حذف انشائی این است که در یک معنای مهم از «گفتن»، فقط می‌توانیم فعلی مضمون در سخن را با گفتن اینکه آن را انجام می‌دهیم، انجام دهیم، زیرا ژرف‌ساخت هر جمله‌ای که به زبان می‌آوریم، شامل یک فعل جمله اصلی انشائی است که به صورت صریح نشان داده می‌شود. به باور سرل، تبیین ساده‌تری از داده‌ها وجود دارد و این تبیین فقط شامل فرض مولفه‌هایی می‌شود که از طریق نظریه افعال گفتاری به صورت مستقل موجه می‌شوند. سرل معتقد است راس تقریباً این تبیین را در نظر می‌گیرد، اما کاملاً آن را نمی‌پذیرد.

۵. راس با تحلیل عملگرایانه خود، نه حضور گویندگان، شنوندگان و افعال را بلکه حضور کلمات «من»، «تو/شما» و افعال جملات انشائی را مسلم فرض می‌کند اما در تحلیلی که سرل نشان می‌دهد، «مولفه‌ها»، کلمات «من»، «تو/شما» و افعال جملات انشائی نیستند بلکه گویندگان، شنوندگان و افعالی هستند که توسط گویندگان انجام می‌شوند و لذا هیچ نیازی به مسلم فرض کردن یک «من»، یک «تو/شما» یا یک فعل جمله نیست، همین‌که این فرض کنار گذاشته شود، کافی است.

۶. رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای ملهم از گرایس است. از نظر گرایس، اصول طبیعی خاصی وجود دارند که مبادله موثر و عقلانی اطلاعات را از طریق کاربران زبان مشترک هدایت می‌کنند و گویندگان با تکیه بر این اصول می‌توانند از جملاتی برای انتقال اطلاعاتی استفاده کنند که فراتر از اطلاعاتی است که از طریق معانی جملات گفته شده یا گزاره‌های معناشناختی ارایه می‌شود.

۷. هدف گوردن و لیکاف توضیح روشی است که در آن روش می‌توان به اصول محاوره رسمیت بخشید و نشان داد که قواعدی در دستور زبان وجود دارند که به چنین اصولی وابسته‌اند. قصد آنها نیز این است که اشارات ضمنی محاوره‌ای به عنوان حالت استلزام تلقی شود؛ مثلاً اشارات ضمنی محاوره‌ای یک جمله باید از استلزامات ساختار منطقی یک جمله و بازنمایی سیاق و مجموعه‌ای از اصول موضوعه محاوره‌ای ناشی شوند.

۸. نقد سرل بر رویکرد اصول موضوعه محاوره‌ای نیز این است که این رویکرد، پدیده‌هایی را عرضه می‌کند که باید تبیین شوند اما تو گویی خودشان تبیین‌اند؛ یعنی معضل اصلی این رویکرد این است که چگونه برای گوینده ممکن است که چیزی بگوید، مرادش آن چیزی باشد که می‌گوید، اما مرادش چیز دیگری هم باشد. اما بسیاری از جملاتی که به رایج‌ترین شیوه در انجام افعال غیرمستقیم گفتاری به کار برده می‌شوند، به صورت نظام‌مند با مقصود مضمون در سخن اولیه‌ای مرتبط‌اند که آن جملات به صورت غیرمستقیم برای انتقال به کار برده می‌شوند.

۹. اصول موضوعه محاوره‌ای فرض می‌شوند تا قواعد بیشتری باشند که گوینده-شنونده می‌داند او را قادر می‌سازند تا استلزامات ادعا شده را به انجام رساند. در واقع از نظر سرل، صورت راه‌حل گوردن و لیکاف برای این معضل، این است که آنها یک الگوی نسبتاً معروف از افعال غیرمستقیم گفتاری را توصیف کرده‌اند؛ آنها فرض می‌کنند که خود این الگوها راه‌حل‌اند، زیرا اصول موضوعه‌ای محاوره‌ای که آنها به کار می‌برند تا این داده‌ها را تبیین کنند، مستقیماً از این الگوها ناشی می‌شوند.

۱۰. از منظر سرل، مجموعه‌هایی از نتایج کلی وجود دارند که می‌توان درباره افعال غیرمستقیم گفتاری نشان داد. در روایت سرل، این نتایج کلی باید از طریق نظریه افعال گفتاری، از جمله نظریه محاوره و از طریق این فرض که گویندگان و شنوندگان چیزهایی کلی درباره جهان می‌دانند و دارای توانایی‌هایی کلی عقلانیت هستند، تبیین شوند.

۱۱. از نظر سرل، هر دو رویکرد تحلیل حذف انشائی و اصول موضوعه محاوره‌ای، برداشت اشتباهی را از جایگاه نظریه افعال گفتاری در روایتی کلی از زبان نشان می‌دهند. سرل تصریح می‌کند که نظریه افعال گفتاری لزوماً نقشی محوری در دستور زبان ما خواهد داشت، زیرا شامل همه آن چیزی خواهد بود که نه تنها معناشناسی بلکه همچنین کاربردشناسی نامیده می‌شود.

۱۲. ایراد سرل به این دو رویکرد این است که هر دوی آنها در استفاده از منابع نظریه‌های فعلی افعال گفتاری ناکام می‌مانند. هر دو نظریه وقتی با داده‌های گیج‌کننده مواجه می‌شوند، راه‌حلی را فرض می‌کنند که نیاز به عرضه مولفه‌های اضافی و غیرضروری دارد. در هریک، فهمی صحیح از نقش افعال گفتاری ما را قادر می‌سازد تا این داده‌ها را بدون ارایه این مولفه‌های اضافی توجیه کنیم.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: غلامرضا حسین‌پور کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪).

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Audi R (1999). The Cambridge Dictionary of Philosophy. Cambridge: Cambridge University Press.
- Austin JL (1962). How to do things with words, Oxford: Oxford University Press.
- Cordon, D, Lakoff G (1971). Conversational Postulates. Speech Acts. 3: 83-106.
- Heal J (1977). Ross and Lakoff on Declarative Sentences. Studies in Language. 1(3):337-362.
- Keenan EO (1976). The Universality of Conversational Postulates. Language in Society. 5:67-80.
- Morgan JL (1977). Conversational Postulates Revisited. Language. 53(2):277-284.
- Ross J (1970). On Declarative Sentences. Readings in English Transformational Grammar, Jacobs RA, Rosenbaum PS (eds.). Massachusetts: Ginn and Company.
- Searle J (2001). JL Austin. In Martinich AP, Sosa D (eds). A Companion to Analytic Philosophy. Oxford: Blackwell Publishers Ltd.
- Searle JR (1979). Expression and Meaning; Studies in the Theory of Speech Acts. Cambridge: Cambridge University Press.
- Searle JR (1969). Speech Acts, An Essay in the Philosophy of Language. Cambridge: Cambridge University Press.
- Soames S (2003). Philosophical Analysis in the Twentieth Century, vol. 2. Oxford: Princeton University Press.

پی‌نوشت

^۱ Occam's razor: تیغ اوکام اصلی روش‌شناختی است که از سادگی در ساخت نظریه‌ها حمایت می‌کند. اصل اساسی تیغ اوکام این است که موجودات نباید بیش از حد لازم افزایش یابند [Audi, 1999: 629].